

## «آرژانتین ۱۹۸۵» و «جادوی دموکراسی»

کمتر از دو ماه از آخرین انتخابات ریاست جمهوری آرژانتین می‌گذرد. انتخاباتی که پیروز میدانش خاویر میلی بود؛ همان کسی که اغلب او را ترامپ آرژانتین می‌دانند. کسی که با شعارهای حذف بانک مرکزی، دلاری کردن اقتصاد، آزادسازی خرید و فروش اسلحه و ارگان‌های بدن انسان، برقراری هرچه محکم‌تر پیوندها با آمریکا و اسرائیل، قطع پیوندهای باقیمانده‌ی دولت با اقتصاد و سپردن همه‌چیز به بنگاه‌های خصوصی و مکانیزم بازار در همه‌ی زمینه‌های از بهداشت و آموزش گرفته تا امنیت و رسانه‌ها به میدان آمد. این‌که دقیقاً از پس چه شرایطی کار بدین جا رسیده است از حوصله‌ی این نوشته خارج است و فرصت دیگری می‌طلبد تا به تفصیل بتوان به آن پرداخت. مراد از پیش کشیدن بحث وضعیت کنونی آرژانتین ارائه‌ی تصویری هرچند موجز از آن چیزی است که به نام استقرار دموکراسی در آرژانتین، دهه‌ها بر سر زبان‌ها بوده است.

بحران جهانی امروز به نقاط تعیین‌کننده‌ای رسیده است و شاهد برآمدن گرایش‌های راست افراطی در کشورهای مختلف هستیم. به عبارت دیگر دموکراسی‌ای که در جهان آمریکایی پاسخ نهایی تلقی می‌شد، طی سال‌های اخیر هر دم شکافی برداشته است و از این روی فرزندان هرچه هارتر از پیشینیان خود را بر درگاه تاریخ فرا می‌خواند تا چهره‌ی بدون آرایش از دموکراسی را به جهان نشان دهند و از این طریق این‌بار نیز نجات‌بخش مناسبات سرمایه‌داری از مهلکه باشند. در این میان، وضعیت طبقات فرودست آرژانتین از سال ۱۹۸۳، که بازگشت دموکراسی خوانده می‌شود، طی سه دهه روزبه‌روز به وخامت بیش‌تری دچار شده و حاصل سه دهه دموکراسی در این کشور، تورم ۱۴۰ درصدی، بدل شدن به مقروض‌ترین دولت به صندوق بین‌المللی پول و نابودی هرچه بیش‌تر زندگی این طبقات، است. در چنین بستری است که دموکراسی آرایش‌شده‌ی پیشین در شرایط آشوبناک جهانی مجبور به نمایان ساختن چهره‌ی واقعی خود گشته است. پیش از این هیاهو، فیلمی ساخته شده که ما را به ۱۹۸۳ باز می‌گرداند تا شمه‌ای از وقایع حول بازگشت دموکراسی را به تصویر بکشد. با این توضیح اولیه‌ی کوتاه، به سراغ فیلم و مواجهات با آن می‌رویم.

\*\*\*

گویی بیننده‌ی ایرانی خود را در آینده‌ای نزدیک می‌بیند- فردای آزادی ایران؛ این فردا، همان رویای فرامتنی فیلم است که انسان ایرانی خود را در آینده‌ی آن می‌بیند؛ فردای نیامده‌ای که به تعبیر ریموند کارل پوپر، فیلسوف شهیر بریتانیایی، «روشن» و «باز» است؛ همان فردایی که شاهدان فیلم (مادران روسری سفید) سال‌ها برای رسیدن آن، مبارزه کرده بودند.

این بخشی از تحلیلی است که از فیلمی به نام «آرژانتین ۱۹۸۵» که چندی پیش در رادیو زمانه منتشر شده است. اخیراً در چند رسانه از چپ و راست، تجلیل همین فیلم را شاهد بوده‌ایم که هم‌ذات‌پنداری با آن توجه ما را به خود جلب کرده است. فیلمی که برخی آن را دورنمایی از فردای ایران بدون جمهوری اسلامی دانسته‌اند؛ آن هم با این تفسیر که کافی است مردم ایران آن کیفیت محقق شدن دموکراسی در آرژانتین، که در پی اجرای عدالت بوده است، را پیش چشم داشته باشند تا برای آن فردای موعود، از همین الان ذهن‌های خود را آماده‌ی آن دموکراسی و تحققش در ایران کنند.

از میان همه‌ی آن به‌به و چه‌چه‌هایی برای این فیلم بود که به نوشته‌ای برخورداریم تحت عنوان «آرژانتین ۱۹۸۵ و معضل عدالت انتقالی» منتشره در رادیو زمانه. تلاش می‌کنیم بحثی حول این فیلم و مواجهه‌ی یادشده با آن به دست دهیم. در ابتدا باید شرح دهیم که فیلم مذکور به چه چیزی و از چه دریچه‌ای می‌پردازد، سپس نگاهی داشته باشیم به نوشته‌ای که ذکر آن رفت.

فیلم روایت وقایعی است که بعد از بازپس‌گیری دولت در ۱۹۸۳ از کودتاگران نظامی‌ای که ۷ سال قدرت را در دست گرفته بودند، به وقوع پیوسته است؛ وقایعی حول محاکمه‌ی همان کودتاگران. از شرح گام‌به‌گام آن چه در فیلم می‌گذرد صرف‌نظر کرده و خواننده را به تماشای فیلم ارجاع می‌دهیم، اما ذکر گرایش‌ها و محوریت فیلم را لازم می‌دانیم.

محور اصلی فیلم را می‌توان دفاع تام و تمامی از تحقق «عدالت‌خواهی» در بستر «دموکراسی» دانست، چرا که از ابتدا تا پایان فیلم بر این نکته انگشت گذاشته می‌شود که عده‌ای انسان‌های منحرف به لحاظ اخلاقی، جرم و جنایت مرتکب شده‌اند و دادگاه دموکراسی باید آنان را به همین دلیل محاکمه کند. احتمالاً عصاره‌ی هرآن چیزی که فیلم برای ما به نمایش می‌گذارد را در پایان فیلم و جلسه‌ی آخر دادگاه می‌بینیم، جایی که خولیو استراسرا، دادستان کل کشور، در متن دعوی می‌خواند: «دیگر آزاری نه ایدئولوژی سیاسی است، نه استراتژی جنگی، بل که یک انحراف اخلاقی است». کمی در همین گزاره تأمل کنیم، چرا که واکاوی همین گزاره است که منظر فیلم و دفاع تام نیروها از محقق شدن دموکراسی را از ریخت می‌اندازد و بنیان‌های مادی و سیاسی آن را روشن می‌سازد. چرا استراسرا، و دقیق‌تر دادگاهی، برای محاکمه‌ی دیکتاتورهای سابق باید کل مسئله را انحراف اخلاقی آنان بدانند؟ با این نگرش، چه چیزی پنهان می‌شود؟ و از این مهم‌تر، آیا این نگرش گامی برای فراروی از وضعیتی که آن انحراف اخلاقی را موجودیت بخشیده می‌دهد یا خیر؟

رویکردی اخلاقی و فاقد بنیان‌های طبقاتی-سیاسی به وقایع رخ داده، در خلال تمام فیلم هویدا است. در واقع نکته‌ای که نباید از ذکر آن غافل شد این است که اگر چه در یک سطح با واقعی بودن تمام قساوت‌هایی که شاهدان در دادگاه از محاکمه‌شوندگان سراغ دارند روبه‌رو می‌شویم اما پوشاندن تمامی این‌ها با لباس اخلاق راه را بر یافتن بنیان‌های واقعی می‌بندد. از همین‌رو است که مجموعه‌ی این فاکت‌ها و داده‌های پراکنده هیچ‌چیزی از خود واقعیت به ما نمی‌گویند و دقیقاً

شناخت آن را از بیننده سلب می‌کنند. چرا که بیننده را با روایاتی دست اول از آن چه گذشته روبه‌رو می‌سازد، داده‌هایی که دو کارکرد اصلی برای به بیان در آوردن آن‌ها می‌توان متصور شد. یکی، فردی کردن هر آن چه رخ داده است و از این روی به دست آوردن ذهن مخاطب به لحاظ عاطفی آن هم از دریچه‌ی نوعی هم‌ذات‌پنداری؛ و دومی، حواله دادن همه‌چیز به خود افراد درگیر در مقام دیکتاتورهایی شرور که صرف لذت، دست به آن قساوت‌ها علیه هم‌نوعشان زده‌اند. این نگاه سراسر ایدئولوژیک به مسئله است که هر دو سوی ماجرا را به انسان ارجاع می‌دهد، چه آن‌جا که قساوت را صرف لذت‌جویی انسانی از شکنجه و کشتن انسانی دیگر فهم می‌کند و چه آن‌جا که با ابتدای بر دموکراسی به مثابه‌ی تحقق برابری همین انسان‌ها، برای محکوم کردن اولی قد علم می‌کند. عدالت در معنایی لیبرالی و مبتنی بر حق فردی شهروندان تصویر می‌شود، چیزی که در جای دیگری از فیلم شاهد آن هستیم؛ عدالتی در حیطه‌ی قوانین حاکم بر جامعه بدون ذکر نکته‌ای از این که خود این قوانین از کجا سر و کله‌شان پیدا شده است. پاسخ از سمت منادیان این نگاه ساده است. قوانین طبیعی، بدیهی و انسانی در نظر می‌آیند و فی‌المثل اجرا نشدن آن همانا و عملی نشدن نوعی بی‌عدالتی همانا. این نگاه دقیقاً در کتمان مبارزه‌ی طبقاتی به مثابه‌ی پیش‌ران تاریخ عمل می‌کند. با حواله دادن همه‌چیز به انسان، طبقات و بدین روی مبارزه‌ی جریان میان آن‌ها به عمد از ذهن دور می‌شود تا جامعه‌ی کنونی را چیزی ازلی و ابدی جا بزند. ما در مقابل این نگرش، تاریخ را تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی می‌دانیم و بدین ترتیب هر مفهوم و کرداری را در نسبت با منافع طبقاتی واقعی می‌توانیم توضیح دهیم. بدین طریق است که در ابتدای امر قادر خواهیم بود علیه مناسبات سرمایه‌داری و وضع موجودی که حاصل آن است مبارزه‌ی را شکل دهیم. پس در برابر هر مفهوم و عملی می‌بایست این پرسش را قرار داد: برای چه کسی؟ به عبارتی باید پرسید دموکراسی برای چه کسی؟ یا عدالت برای چه کسی؟ مگر غیر این است که در سایه‌ی همین عدالت ادعایی اینان و در حیطه‌ی قانونی که می‌نویسند هر دم سرکوب و استثمار طبقه‌ی کارگر توجیه می‌شود؟ پس به جای سوژه‌ی کاذب و فراتاریخی‌ای به نام "انسان"، ما از "طبقه" می‌گوییم تا هم تفسیر جهان کنونی را به سرانجام رسانیم و هم راهی برای تغییر جهان بتوانیم بیابیم.

همان‌گونه که دیکتاتوری نه هم‌چون یک سازوکار اعمال قدرت سیاسی طبقه‌ای بر طبقه‌ی دیگر که شر عده‌ای بر عده‌ای دیگر بدون هیچ منفعت و دلیل منطقی‌ای تصویر می‌شود، دموکراسی هم به سادگی تمام هم‌چون خیر جمعی برآمده "از ضمیران روشن" تصویر می‌شود. هیچ عجیب نیست که در هیچ کجای فیلم به منافع طبقاتی و سیاسی آن دیکتاتوری هیچ اشاره‌ای نمی‌شود.

مسئله‌ی دیگری که باید از آن گفت این است که همه‌ی آن تعریف و تمجیدها از این فیلم حول عدالت و تحقق دموکراسی، تمام شرایط مشخص را به کناری نهاده و داد و فریاد سر می‌دهند که فردای ایران نیز باید همین‌گونه باشد. بر اساسا همین حذف بنیان‌های مشخص و تاریخی مسئله است که در رادیو فردا می‌خوانیم:

«استراسرا» از «نرون» امپراتور رم باستان مثال می‌آورد که با شصت رو به پایین حس برتری جویی خود را اقناع می‌کرده است. این را متن کیفرخواست دادستان در انتهای فیلم می‌گوید: «شاید قانونی برای پاک‌سازی عقیدتی و یا بهسازی نژادی، نسل‌کشی و جنایت‌جنگی در کشورها نوشته نشده باشد، ولی آوای درونی و ضمیر روشن آدمیان از ورای جهل و تعصب، همیشه آدمی را به عدالت فرا می‌خواند.

همان عدالتی که دادستان با عبارت پایانی متن خود تکمیلش می‌کند: «دوباره هرگز!» بدین طریق است که مقوله‌ای به نام حس برتری جویی و در تقابل با آن ضمیر روشن آدمیان به اندازه‌ی تاریخ تمدن بشری کش می‌آید تا از شرایط و بستر مشخص خود تهی گشته و به‌عنوان امری بدون تاریخ و مبتنی بر طبیعت انسانی تصویر شود. این چنین است که به هیچ روی از طبقاتی بودن تمامی امور و حتی قساوت و عدالتی که از آن سخن به میان می‌آید، چیزی گفته نمی‌شود. اولین و ساده‌ترین نتیجه‌ی چنین نگرشی، کتمان شرایط مشخصی است که، در این فیلم کودتای نظامی در آرژانتین ۱۹۷۶، رخ داده است. فیلم هیچ چیز از نسبت آن نظامیان کودتاچی و دموکراسی آمریکایی حاضر در همان وهله به میان نمی‌آورد. به این مسأله اشاره هم نمی‌شود که کودتای ۱۹۷۶ نظامیان در آرژانتین تماماً مورد حمایت مهد دموکراسی، یعنی آمریکا به وقوع می‌پیوندد و سال‌های پس از کودتا نیز روابط حسنه‌ی آرژانتین و آمریکا را شاهدیم؛ همان آمریکایی که در پی جاری کردن دموکراسی به آمریکای لاتین سه سال پیش از این و در ۱۹۷۳ در شیلی کودتایی را رقم زد که حاصل آن تا همین زمان کنونی هم هویداست. در عوض این مسأله، دست‌اندرکاران این فیلم تمام دار و ندار خود را به کار می‌گیرند که کل مسئله را به توصیف انسان‌هایی که در بی‌قانونی و نبود عدالت گرفتار جنون نظامیان کودتاچی شده‌اند، فروکاهند. می‌پرسید چرا چنین امری صورت می‌گیرد؟ پاسخ روشن است: برای دفاع از دموکراسی و در یک کلام، برای دفاع از سرمایه‌داری؛ دفاع از این که عدالتی هست و در همین چارچوب قابل دسترسی؛ نشان دادن این که دموکراسی بد و خوب داریم و می‌توان با چنین محاکمه‌هایی آن دموکراسی خوب را به کف آورد. جالب آن که کل نتیجه‌ی فیلم همین محاکمه است و هیچ چیز از فردای جامعه و مناسبات در جریان آن به میان نیامده است.

سوی دیگر ماجرا که بعدی تماماً اخلاقی، فراتاریخی و بدون لحاظداشت شرایط مادی مشخص، یافته است آن جایی است که رادیو زمانه در تشریح فیلم می‌نویسد:

در یک‌سو، انسان‌های یونیفرم‌پوشی که در زمانه‌ی دیکتاتوری در چنبره‌ی دروغ زیسته و پس از سقوط دیکتاتوری، هنوز بر آن دروغ چنگ می‌زنند و در «ابتدال شر» می‌زیند؛ اینان نظامیان ارتش آرژانتین هستند که به‌نام «امنیت ملی» و «پیشگیری از جنگ داخلی» مخالفان را قتل‌عام می‌کنند. از سوی دیگر، فیلم، تصویری از جوانان شجاعی را نشان می‌دهد که در دایره‌ی حقیقت، به دنبال اجرای عدالت هستند؛ **عدالت و نه اعدام.**

این چنین است که نگرش جان‌زیبایی و انسان‌دوستانه‌ی این موضع بیرون می‌زند. جامعه تقسیم شده به عده‌ای که بی هیچ دلیلی شر را پی می‌گیرند و عده‌ای دیگر به دنبال یافتن و برملا کردن حقیقت. آن قدر بر انسانی بودن جامعه تأکید می‌شود که اساساً عدالت مورد نظر خود را نیز امری زیبا و بدون هیچ گونه قهری تصویر می‌کند؛ به این صورت که همین کفایت می‌کند که شر و خشونت را ذیل قانون قرار داد تا شکل شسته و رفته‌تری به خود بگیرد و از کراهِت آن کاسته شود! این چنین است که این جوانان جویای حقیقت در عمل جویای شکلی دیگر به جای این شکل عریان خشونت هستند؛ خشونتی در چارچوب قانون و مهم‌تر از آن سرکوبی در چارچوب قانون. شکلی که در آن دیکتاتوری به دموکراسی مدنظرشان تغییر می‌یابد. به‌عبارت دیگر می‌توان این‌گونه گفت که این جوانان از شفاف نبودن دلیل پشت شر، این همه به صرافت افتاده‌اند تا آن را تغییر دهند. حیطة‌ی قانون دقیقاً آن جایی است که این شفافیت را می‌تواند برای ایشان به ارمغان آورد. از سوی دیگر، ابتدال شر یعنی این که شر صرف لذت بردن عده‌ای رخ می‌دهد و در واقع باید نه برای لذت که در ردای قانون

پیش رود که بدین صورت در یک کلامْ ابتدال شر در زمانه‌ی ما می‌شود به بیراهه‌بردن مبارزه‌ی طبقاتی، چرا که شر را نه در شرایط به وجود آمده از تضادها و منطق شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری که جایی بیرون از آن و در درون خود فرد انسانی جداگشته از تاریخ، جست‌وجو می‌کند که باید در چارچوب قانون به کنترل درآید. به همین دلیل است که چنین نگرشی کاملاً در جهت تکمیل دم و دستگاه ایدئولوژیک سرمایه‌داری عمل می‌کند، زیرا که دلیل اصلی پشتِ وقایع را در پرده نگه می‌دارد. جامعه‌ی سرمایه‌داری خود در کنترل ضرورت‌های برآمده از منطق ارزش و سیاست سرمایه‌دارانه است و چه در چارچوب دیکتاتوری و چه در چارچوب دموکراسی خود را تحمیل میکند که هیچ، خود دیکتاتوری و دموکراسی و تغییر و تبدل‌شان به هم را نیز تعیین می‌کند.

تهی ساختن امور از بنیان تاریخی و شرایط مادی مشخصی که در آن رخ داده‌اند را در جای دیگری از مواجهه‌ی رادیو زمانه نیز می‌توان سراغ گرفت:

مادران روسری سفید کارزاری را برای پایان دادن به دیکتاتوری در آرژانتین آغاز کردند و به جریان مهمی در پایان دادن به حکومت نظامی تبدیل شدند؛ مادرانی که نمونه‌ی شاخص آن را در ایران، خانواده‌های دادخواه خاوران، دی ۹۶ و آبان ۹۸، سرنگونی هواپیمای اوکراینی، و زنان شجاع جنبش «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱ می‌توان دید.

این چنین است که دیکتاتوری نظامی سالیان ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ در آرژانتین بی هیچ دلیل مبرهنی هم‌سان چیزی به نام دیکتاتوری جمهوری اسلامی قلمداد می‌شود. بماند که از همان جمله‌ی بالا توقع نابه‌جایی است که از نویسنده‌ی متن داشته باشیم که تفاوتی میان وهله‌هایی که در ایران بر می‌شمرد ببیند. زمانی که این چنین مسأله به خود انسان‌ها برگردد عجیب نمی‌نماید که هیچ تفاوتی میان دی ۹۶ و آبان ۹۸ با زن، زندگی، آزادی باقی نماند. دیگر به هیچ روی علتِ رخ دادن امور و وقایع ذکر شده اهمیتی ندارد. بالاتر گفتیم که مسأله برای ایشان بسیار ساده و به گونه‌ای تقابل سیاه و سفید است. سیاه و سفیدی که فقط و فقط می‌توان آن‌ها را بدین طریق خوانش کرد: بر مردمانی ستمی روا می‌شود و آنان مقاومتی را شکل می‌دهند. برای رادیو زمانه همین امر کفایت می‌کند که اشتراکی باشد تا پرده بر تمام تفاوت‌ها در شرایط و ماهیت امور اندازد. ممکن است پرسید خب اشکال چنین نگرشی کجاست؟ آیا رواست که به چنین ساده‌نگری‌ای خُرده گرفت؟ پاسخ این است که این قبیل ساده‌سازی‌ها را هر دم، از دم و دستگاه ایدئولوژیک حاکم بر جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌شنویم و اساساً کارکرد آن‌ها همین است که تضادهای اساسی جامعه را بپوشانند. در یک سطح، کارکرد این پوشاندگی این است که با به کاراندازی تمامی سازوکارهای ایدئولوژیک طبقه‌ی حاکم بر جامعه، هر دم این تصویر به بیرون نشان داده می‌شود که اساسی مناسبات اجتماعی حاضر طبیعی است؛ از این رو قوانین و حقوق هم نتیجه‌ی همین طبیعی بودن مناسبات و بر مبنای طبیعت انسان‌ها است. بر اساس این پیش‌فرض که جامعه از انسان‌هایی برابر ساخته شده است پس همان سطح طبیعی، بی‌واسطه به روابط اجتماعی وارد شده و دقیقاً هر جا خللی ایجاد شود، باید آن را در همان طبیعت انسان‌ها جست‌وجو کرد. خود دموکراسی هم شکلی است که به یک معنا همین پوشیدگی را تعمیق می‌کند؛ چرا که با پیش‌فرض برابری انسان‌ها و کتمان طبقاتی بودن جامعه، تصویری دروغین از آن می‌سازد و سپس همین تصویر را به‌عنوان شکل نهایی جامعه که مبتنی بر انسان است ارائه می‌دهد. از این طریق است که دموکراسی و دیکتاتوری لقلقه‌ی دهان مدافعان

نظم سرمایه‌دارانه از محتوای واقعی خود تهی شده و هم‌چون بدیهیاتی منتج از تاریخی خطی به درازای عمر بشر رخ می‌نمایند. کسی از این چیزی نمی‌گوید که در سایه‌ی همین دموکراسی بوده که این همه جنگ‌ها و فجایع دهه‌های اخیر در جهان و علی‌الخصوص در خاورمیانه‌ای که محل زندگی ما است نیز رخ داده است. کافی است جست‌وجویی مختصر حول سیاست‌های دولت آرژانتین، از همان ۱۹۸۳ که سال بازگشت دموکراسی خوانده می‌شود، داشته باشیم تا پی‌بریم که آرژانتین تنها کشور از آمریکای لاتین بود که در جنگ خلیج فارس شرکت نموده و کاملاً در آن‌چه حفظ دموکراسی در هائیتی خوانده می‌شد نیز حضور داشت. به سبب همین حضور پیگیرانه بوده که در ژانویه ۱۹۹۸، رئیس‌جمهور آمریکا، بیل کلینتون، آرژانتین را به‌عنوان متحد اصلی غیرعضو ناتو برای آن معرفی نمود.

این چنین است که آثاری از این دست و پیوندهایی که با فضای سیاسی می‌یابند، عملاً در جهت تحکیم نظم سرمایه‌داری حاضر قد علم می‌کنند. همان‌گونه که سعی کردیم روشن سازیم، فیلم مورد بحث به‌قولی همه چیزی می‌گوید تا چیزی نگفته باشد و روال امور به سیاق سابق و در جریان ابدی خویش پیش رود.